شنود مکالمات آیت‌الله صدوقی به روایت اسناد ساواک

۱۳

شنود مکالمه آیت‌الله صدوقی(ره) با آیت‌الله گلپایگانی(ره)

«صدوقی از یزد با منزل آیت‌الله گلپایگانی تماس گرفت و بعد از احوالپرسی، گفت: چه دستور می‌فرمایید؟ چی کار بکنیم با این حوادث اخیر و

شهید صدوقی و رهبری انقلاب اسلامی در استان‌ها

کشتار تهران؛ مردم کسب تکلیف می‌کنند؟

گلپایگانی: من هم ناراحت هستم و یک تلگراف به نخست‌وزیر کردم که آخه این چه وضعیه، بله اینها دست برنمی‌دارند.

صدوقی: حالا مقصودم این بود که دستور تعطیلی داده بشود یا نه؟

گلپایگانی: از مقررات حکومت نظامی این است که تعطیل نکنند.

صدوقی: مردم که به این حرف‌ها گوش نمی‌کنند.

گلپایگانی: اینجا که هنوز صحبتی نشده است، شما با آقای شریعتمداری صحبت کرده‌اید؟

صدوقی: بله، با ایشان صحبت کردم و ایشان هم گفتند هنوز تصمیمی نگرفته‌ایم؛ ساعت ۸ به ما تلفن کنید، خواستم قبل از تلفن به آقای شریعتمداری با شما هم صحبت کرده باشم.

گلپایگانی: والله من نمی‌دانم، ولی از مقررات است که تعطیل نکنند، خیلی می‌کشند و حتی از هلی‌کوپتر هم تیراندازی می‌کنند و نخست‌وزیر جواب تلگراف را داد که مال مردم و جان مردم در خطر است؛ ناچاریم که حکومت نظامی اعلام کنیم. شما از آقای شریعتمداری بپرسید.»

شنود مکالمه آیت‌الله صدوقی(ره) با آیت‌الله مرعشی(ره)

«آیت‌الله مرعشی از قم تماس گرفت و جویای حال مقدسی و گلزاری و موسوی شد.

صدوقی: دیروز با هواپیما بردند تهران و حالشان بد نبود. (عذرخواهی کرد از اینکه نتوانسته در قم برای مجلس ترحیم شرکت کند) یکی از منسوبین آقای خمینی از نجف تلفن کرده است و گفته که دولت عراق خانه آقا را محاصره کرده است و نمی‌گذارند کسی برود و بیاید.

مرعشی: فکر نکنم درست باشد.

*** تجارب ارزنده آیت‌الله صدوقی در مبارزه با رژیم شاهنشاهی و جایگاه والای ایشان نزد علما و روحانیون موجب شد علما و روحانیون دیگر شهرها، در مسیر انقلاب اسلامی، به ایشان مراجعه کرده و ضمن همفکری و تبادل نظر، رهنمودهای وی را در اقدامات انقلابی بعدی نصب‌العین خود قرار دهند.**

صدوقی: نه، کسی که گفته است از نزدیکان بوده است و باید در این زمینه هم در صورت صحت اقدام نمود و دیشب تلفنی از نجف از منسوبین آقا داشتیم که جریان محاصره خانه آقا را گفته است.»

رهبری انقلاب اسلامی در استان‌ها

تجارب ارزنده آیت‌الله صدوقی در مبارزه با رژیم شاهنشاهی و جایگاه والای ایشان نزد علما و روحانیون موجب شد علما و روحانیون دیگر شهرها، در مسیر انقلاب اسلامی، به ایشان مراجعه کرده و ضمن همفکری و تبادل نظر، رهنمودهای وی را در اقدامات انقلابی بعدی نصب‌العین خود قرار دهند.

روحانیون و مبارزینی که در این زمان با شهید صدوقی در ارتباط بوده و از رهنمودهای ایشان بهره برده‌اند، عبارتند از:

۱. حجت‌الاسلام علامه آیت‌اللهی، امام جماعت مسجد سعدالدوله شهرستان بم

۲. حجت‌الاسلام غلامحسین ایزدی و آیت‌الله حاج شیخ عباس ایزدی از نجف‌آباد

۳. آیت‌الله‌العظمی بهاءالدین محلاتی از شیراز

۴. آیت‌الله شهید دکتر محمد مفتح، آیت‌الله شهید مرتضی مطهری، آیت‌الله شهید دکتر سیدمحمد بهشتی، آیت‌الله حسن سعید تهرانی و حجت‌الاسلام والمسلمین محمدتقی فلسفی از تهران

۵. حجت‌الاسلام محمدعلی انصاری نوقی، حجت‌الاسلام محمد هاشمیان و آقای کرباسی از رفسنجان

۶. آیت‌الله سیدحسین خادمی از اصفهان

۷. حجت‌الاسلام حاج شیخ عباس گرجی‌زاده (معروف به متین) و طباطبایی از بندرعباس

۸. آیت‌الله علی‌اصغر صالحی از کرمان

۹. آیت‌الله حسن قمی، آیت‌الله‌العظمی سیدعبدالله شیرازی، آیت‌الله عباس واعظ طبسی از مشهد

۱۰. آیت‌الله شهید سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی از تبریز

۱۲. آیت‌الله حاج شیخ عبدالجلیل جلیلی و آقای آثاری از کرمانشاه

و. رعایت استتار و پنهان‌کاری در مسیر مبارزه

یکی از خصوصیت‌های بارز آیت‌الله صدوقی در این مکالمات، رعایت اصل پنهانکاری در مبارزه است. ایشان علی‌رغم اینکه در گفت‌وگوهای تلفنی خود در بسیاری از مواقع از صراحت لهجه‌ای مثال‌زدنی برخوردار بودند، در بسیاری از مواقع، با آگاهی از ناامن بودن تلفن! به مخاطبین خود می‌گوید:

«اینها مطلب تلفنی نیست که دارید با من صحبت می‌کنید... یا بیایید منزل یا بیایید مسجد.»

«حالا بعدا همدیگر را ببینیم، تلفنی نمی‌شود صحبت

صفحه پاورقی

روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود

تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نیمهٔ پنهان ۳۴

۳۱۳۴

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

ادوارد براون؛ جاسوس MI6 در پوشش «شرق‌شناس»

مستر همفر:

شیعیان برای استعمارگران خطرناک‌ترند

*** مستر همفر: «می‌توان گفت یک مسلمان عادی از نظر مبادی اعتقادی، با یک کشیش مسیحی رقابت می‌کند. اینان به هیچ عنوانی دست از دین خود برنمی‌دارند. در بین مسلمانان، پیروان مذهب تشیع که در سرزمین ایران سکونت دارند، از حیث عقیده و ایمان استوارتر و خطرناک‌ترند.»**

*** آن چه پس از کشف همفر روی داد، در کتاب‌ها و نوشته‌های مربوط به وهابیت آمده است. اتفاقاتی که نه تنها بنیان عربستان کنونی را رقم زد؛ بلکه باعث شد تا در جهان تشیع نیز وقایعی اتفاق بیفتد.**

وهابیت، پیش درآمد بهائیت

برای مدّت بیش از چهار قرن بخش عظیمی از آسیا و قسمت‌هایی از اروپا زیر سلطه امپراطوری قدرتمند عثمانی قرار داشت. در مقابل یکپارچگی ترکان عثمانی، ارتش‌های اروپا آن قدر ضعیف و ناکارآمد به نظر می‌رسیدند که سران این کشورها در مقابل پاشاهای عثمانی، به جز تسلیم و ارسال انواع هدایا که نشانه‌ای از خراجگزاری و اطاعت از پادشاه عثمانی بود، چاره‌ای نداشتند. عثمانی‌ها نه تنها بر راه‌های زمینی مسلط بودند، بلکه در دریاها نیز بی‌رقیب نشان می‌دادند؛ البته طبیعی بود که هر چقدر بر وسعت این امپراطوری اضافه می‌شد، تسلط بر آن‌ها نیز مشکل‌تر می‌شد.

با اضافه شدن قلمرو عثمانی، سلطان مجبور بود کار حکومت بر این مناطق را به پاشاها بسپرد و چه بسا که گاهی این پاشاها به قدر کافی شایستگی و لیاقت حکمرانی را نداشتند. با این حال قطع ریشه‌های این درخت پهناور که از شرق تا غرب کره زمین امتداد داشت، کار چندان آسانی نبود. اروپایی‌ها راه دشواری در پیش داشتند.

در میان کشورهای اروپایی، دولت انگلستان به دلیل داشتن مستعمرات بیشتر و ثروتمندتر بیش از دیگر کشورها دغدغه داشت. البته خیال انگلستان از امکان شورش در مستعمراتش راحت بود؛ چرا که به قول «مستر همفر» یکی از جاسوسان مشهور انگلیس در آن دوران:

«کشمکش‌های قومی و نژادی و اختلافات دینی و فرهنگی، فرصت شورش علیه سیطره و نفوذ انگلیس را به ساکنان شبه قاره [هند] نمی‌داد. در سرزمین چین نیز وضع بر همین منوال بود و از سوی پیروان بودا و کنفسیوس که دین‌هایی مرده بودند، خطری انگلیس را تهدید نمی‌کرد، بعید به نظر می‌رسید که مردم چین و هند با آن همه اختلافات بنیادی که با هم داشتند، در فکر استقلال و آزادی خود باشند؛ زیرا چیزی که در این نقاط مطرح نبود، اندیشیدن به زندگی و آزادی بود!»

از طرفی دولت صفویان در ایران نیز از استحکامات و قدرت خوبی برخوردار بود، به گونه‌ای که آن بخش از آسیا نیز که ترکان حضور نداشتند، به دلیل حضور ایران غیر قابل نفوذ بود و امید کشورهای استعمارگر به داشتن مستعمره‌هایی بیشتر در آسیا در عمل کمرنگ و حتی نابود شده به نظر می‌آمد.

اروپاییانی که به امید یافتن مستعمره‌های تازه زمین و دریا را زیر پا می‌گذاشتند، سرزمین‌های پهناور و ثروتمندی را در پیش‌رو می‌دیدند که توان تسلط بر آن‌ها را نداشتند. ضمن این که مستعمرات قبلی را نیز به دلیل توسعه‌طلبی دولت عثمانی، کم‌کم از دست می‌دادند. نگرانی انگلستان بابت مستعمره ثروتمندش: هند از این جهت قابل درک بود.

تا نخستین سال‌های ۱۷۰۰ میلادی کاری از دست کسی ساخته نبود. اعزام جاسوسان و مستشاران به قلمرو عثمانی و ایران برای جمع‌آوری اطلاعات نظامی و سیاسی و پیدا کردن نقاط ضعف آن‌ها تنها گزینه پیش‌رو بود.

در این زمان بود که گزارش جاسوس زبده انگلیس یعنی «مستر همفر»، کلید حل معما را به دست وزارت مستعمرات انگلستان داد. او که در سال ۱۷۱۰ میلادی از سوی وزارت مستعمرات انگلستان برای جمع‌آوری اطلاعات و یافتن راه‌هایی برای در هم شکستن مسلمانان، راهی کشورهای مصر، عراق، ایران، حجاز و قسطنطنیه شده بود، با یادگیری زبان ترکی، عربی، فارسی و تظاهر به مسلمانی توانست، به اطلاعات مفیدی از وضعیت زندگی و اعتقادات مسلمانان دست یابد.

محمدبن عبدالوهاب/ آشنایی مسترهمفر جاسوس انگلیس با محمدبن عبدالوهاب نقطه عطفی در کارنامه او بود. همفر متوجه شد که او با روحیه مغرور و جاه‌طلب که حتی خلفای صدر اسلام را هم مورد انتقاد قرار می‌داد، می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری فرقه‌ای جدید در میان مسلمانان باشد.

در وهله نخست، قبیله، زمین، قوم، دین و نژاد پنج مقوله‌ای بودند که همفر امیدوار بود با شناخت ابعاد اختلافات آن‌ها به مقصود انگلستان دست یابد اما به زودی به این نکته دست یافت که تنها یک مورد از این مقوله‌ها می‌تواند او را در رسیدن به هدفش یاری کند.

عرب و عجم از دیرباز اگر چه هر کدام به برتری نژادش می‌نازید اما از آن جا که دین اسلام برتری هیچ قوم، قبیله و نژادی را بر دیگری نمی‌پذیرفت، این امر مسئله‌ای نبود که بتوان در آن مقطع زمانی از آن سود جست؛ حتی سیاهان که در فرهنگ غرب به حساب نمی‌آمدند، در آیین اسلام با یک عرب یا عجم برابر و چه بسا نسبت به درجه ایمان برتر بودند. مسئله زمین نیز نمی‌توانست باعث اختلافات عمیق و ریشه‌دار باشد. همفر دریافت که همبستگی سرزمین‌های اسلامی چیزی فراتر از مسئله زبان، نژاد، قوم و قبیله است و از میان بردن آن عامل که به طور مستقیم او با عنوان دین اسلام از آن یاد می‌کند،غیر ممکن است. اودر نامه‌هایش به وزارت مستعمرات نوشت:

«می‌توان گفت یک مسلمان عادی از نظر مبادی اعتقادی، با یک کشیش مسیحی رقابت می‌کند. اینان به هیچ عنوانی دست از دین خود برنمی‌دارند. در بین مسلمانان، پیروان مذهب تشیع که در سرزمین ایران سکونت دارند، از حیث عقیده و ایمان استوارتر و خطرناک‌ترند.»

مدتی بعد همفر دستور قاطعی از وزارتخانه دریافت کرد. او باید بدون فوت‌وقت و بی‌درنگ به کشور عراق می‌رفت. بصره در نگاه انگلیسی‌ها سرزمین عشیره‌ای بود که ساکنان آن را بیشتر عشایر نواحی نزدیک تشکیل می‌دادند و دو گروه مذهبی مهم شیعه و سنی، اعم از ایرانی و عرب در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. تعداد اندکی مسیحی نیز در بصره اقامت داشتند. تازه در آن جا بود که توجه همفر به مسئله اختلافات بین پیروان دو گروه مذهبی شیعه و سنی جلب شد. او دانست با این که شیعیان و اهل سنت هر دو پیروان یک دین هستند، در بعضی از موضوعات از جمله مسئله امامت و تعیین جانشین پیامبر اختلافاتی با یکدیگر دارند. آیا ممکن بود از این مسئله بتوان به نفع انگلستان استفاده کرد؟

همفر در روزهای بعد اطلاعات دیگری درباره این موضوع کسب کرد. او به یکی از مقامات عالی رتبه در وزارت مستعمرات نوشت:

«مسلمین اگر معنی زندگی را می‌دانستند، این اختلاف‌ها را رها می‌کردند و در صدد اتحاد برمی‌آمدند.»

مخاطبش در وزارت مستعمرات با قلمی سرزنش بار پاسخ داد:

تو باید آتش اختلاف را در بین مسلمانان دامن بزنی، نه این که آن‌ها را به وحدت و رفع اختلافات موجود دعوت کنی.»

آشنایی همفر با جوانی بلند پرواز، جاه‌طلب، عصبی مزاج و خودرأی به نام «محمد بن عبدالوهاب» که لباس طلبه‌های علوم دینی را می‌پوشید، در روزهای بعد، نقطه عطفی در کارنامه جاسوسی وی شد.

جاه‌طلبی و خوی تند محمد بن عبدالوهاب، در ابتدا همفر را به این فکر انداخت که شاید بتوان از احساسات این جوان استفاده کرد. اما بلافاصله دریافت که محمد بن عبدالوهاب عاری از تعصب به مذهب شیعه یا سنی است. او اگرچه گاهی به اظهارنظرهای مشایخ و علمای اهل تسنن اشاره می‌کرد و گاهی در سخنانش به عمر و ابوبکر استناد می‌کرد اما در بیشتر موارد به برداشت‌های خود که درست برخلاف علمای مشهور بود، تأکید داشت.

همفر در نهایت به این نتیجه رسید که:

«روح بلند پروازی، غرور، جاه طلبی و دشمنی با علما و مراجع اسلام، خودکامگی تا آن مرحله که حتی خلفای راشدین را هم مورد انتقاد قرار می‌داد، برداشت محمد بن عبدالوهاب از قرآن و حدیث که تفاوت آشکاری با واقعیت داشت، بزرگ‌ترین نقطه ضعف او بود که می‌توانست، مورد استفاده قرار گیرد.»

مدتی بعد، دوستی همفر با محمد چنان گرم شد که او می‌توانست زمان بیشتری را با او سپری کند. او اکنون گاه و بیگاه در گوش این جوان زمزمه می‌کرد:

«خداوند ترا از موهبت نبوغ و قریحه‌ای بهره‌مند ساخته که به مراتب از علی و عمر بیشتر است. اگر تو در زمان پیامبر می‌بودی، به یقین به جانشینی او انتخاب می‌شدی. امیدوارم تحولی که به زودی باید در دین اسلام پدید آید، به دست تو صورت گیرد؛ زیرا تو تنها نجات دهنده اسلام از این انحطاط خواهی بود. همه به تو امید بسته‌اند تا مگر اسلام را از این سقوط رهایی بخشی.»

آن چه پس از کشف همفر روی داد، در کتاب‌ها و نوشته‌های مربوط به وهابیت آمده است. اتفاقاتی که نه تنها بنیان عربستان کنونی را رقم زد؛ بلکه باعث شد تا در جهان تشیع نیز وقایعی اتفاق بیفتد.

گفت و گو
با استاد موسوی گرمارودی

موسسه فرانکلین شعبه‌ای از آمریکا در ایران بود - بخش پایانی

س: پس شما عقیده دارید اگر فرانکلین تاکنون چند کتاب خوب و بی‌غرض را بیرون داده، به همت این نویسندگانی که به آنها اشاره کردید بوده است؟

گرمارودی: بله در این شکی نباید کرد، بگذریم از اینکه نویسندگان مزبور همگی زندان کشیده و به اصطلاح سیاسی بودند و در هیچ جا به آنها کار نمی‌دادند و بطور اتفاقی در فرانکلین جذب شدند. ولی مسلم این است که این کار به هر حال در جهت ذوق و تجربه و استعداد آنها هم بود و همین علاقه‌شان به کار نشر کتاب بود که آنها را حداقل پیش خودشان متعهد ساخت که در این راه در چارچوب فرهنگ ایرانی قدم بردارند. و بعدها با پایمردی و همکاری

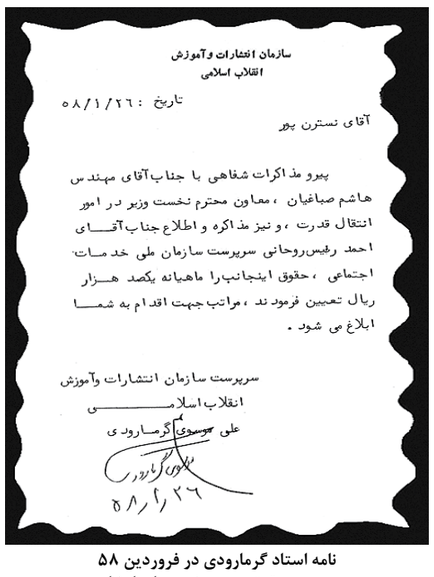

سازمان انتشارات وآموزش
انقلاب اسلامی

تاریخ : ۵۸/۱/۲۶

آقای نسترن پور

پیرو مذاکرات شفاهی با جناب‌آقای مهندس هاشم صباغیان ، معاون محترم نخست وزیر در امور انتقال قدرت ، و نیز مذاکره و اطلاع جناب‌آقای احمد رفیس‌روحانی سرپرست سازمان ملی خدمات اجتماعی ، حقوق اینجانب‌را ماهیانه یکصد هزار ریال تعیین فرمودند ، مراتب جهت اقدام به شما ابلاغ می شود .

سرپرست سازمان انتشارات وآموزش
انقلاب اسلامی
علی موسوی گرمارودی
۵۸/۱/۲۶

نامه استاد گرمارودی در فروردین ۵۸ در مورد حقوق تعیین شده برای ایشان.

روشنفکرانی از گوشه و کنار، تا حدودی توانستیم ریزه‌های فرهنگ غرب را از صافی ملیت و فرهنگ ایرانی بگذرانیم... خود من در شماره تیر ماه سال ۵۲ راهنمای کتاب مقاله‌ای نوشتم که در آن اشاراتی به جنبه‌های استعمارگرایانه فرانکلین یعنی تهران- نیویورک آن داشتم و دیگران نیز نوشته‌ها و مقاله‌هائی داشتند بلکه با صراحتی بیشتر و حرف‌هائی برنده‌تر و شاید روی همین فشارها بود که رژیم سابق که همیشه سعی می‌کرد بزک دموکراسی را رعایت کند و جلوی سر و صداها را بگیرد، اقدام به ایرانی کردن فرانکلین نمود. تا اینکه حدود یکسال و نیم دو سال پیش، بعد از یک سری حرف‌های پشت پرده و طی مقابله نامه‌ای نام فرانکلین را به (نومرز) تغییر دادند، که می‌دانیم نومرز وارونه شده همان مرزهای نو آمریکا است. و می‌بینید که در این ایرانی کردن ظاهری فرانکلین، باز هم آن علاقه و الفت و وابستگی به غرب به نحوی حفظ شده بود و نومرز تحت ریاست عالیه اشرف پهلوی قرار گرفت- زنی که او را می‌شناسیم و می‌دانیم چیست و کیست...

س: اگر موافق باشید چند سؤال روز و مملکتی را نیز مطرح کنم. نخست آنکه آیا شما به جمهوری اسلامی، آگاهانه رأی دادید؟ و این را هم می‌دانیم که شما مطالعاتی اسلامی دارید...

گرمارودی: بله همان طور که اشاره کردید من مطالعات اسلامی داشته‌ام و اگر کسانی بودند و هستند که عقیده دارند ناشناخته و ناآگاهانه رأی به جمهوری اسلامی داده‌اند، شاید من و امثال من با یک شناخت بیشتری رأی داده‌ایم. اما این را هم اضافه می‌کنم که من بیش از آنکه تحت تأثیر یک چنین شناختی قرار گرفته باشم تحت تأثیر خواست مردم کشورم واقع شدم، یعنی اگر من مسلمان هم نبودم وقتی می‌دیدم که روی تمام پلاکاردها نوشته شده الله‌اکبر- لااله الا الله یا اینکه همه جمعیت یکصدا می‌گویند. خدا، قرآن، خمینی یا می‌گویند، نه شرقی، نه غربی (جمهوری اسلامی) می‌رفتم و به آنچه که این اقیانوس یکپارچه می‌خواست رأی می‌دادم، چنان‌که ما دیدیم اقلیتهای مذهبی اعلام کردند و آگهی دادند و پیش از رفراندوم صریحاً گفتند که ما به جمهوری اسلامی رأی خواهیم داد. از طرفی من فکر می‌کنم اکثریت قریب باتفاق مردم یک طرح کلی از جمهوری اسلامی را در ذهن خودشان داشته‌اند و موقعی که امثال معلم شهیدعلی شریعتی از اسلام مطالب و طرح‌هائی ارائه دادند مردم نزدیکی و علاقه و معلوماتشان بیشتر شد- خاصه آنکه بیش از ۹۰ درصد مردم ما مسلمانند و اغلب هم در فرهنگ شیعه مسلمان هستند که فرهنگی سرخ و پرحماسه است.

س: با نحوه رفراندوم آیا شما موافق بودید؟

شکل رفراندوم به نظر من با آن توضیحی که بعداً امام دادند یعنی نوشتن نوع جمهوری‌ها و حکومت‌های دیگر در برگ (نه) کاملتر شد، ولی پیداست که اگر وضع دیگری داشت، دیگر بهانه‌هائی در این زمینه وجود نمی‌داشت و صورت ایده‌آل‌تری پیدا می‌کرد. اما از یکطرف من و شما که کارشناس وزارت کشور نیستیم آن‌طور که باید نمی‌توانیم در این خصوص اظهارنظری بکنیم.

س: بگذارید این را به عنوان آخرین سؤال مطرح کنم، شما که یک شاعر و نویسنده هستید فکر می‌کنید شاعران و نویسندگان و همچنین روشنفکران تا چه حد در انقلاب نقش داشته‌اند؟

گرمارودی: می‌گویند کلمه‌ها پیامبر مفاهیم‌اند، بنابراین آنهائی که با کلمات سر و کار دارند بنوعی نقش رهبری هم دارند. اما نمی‌توانیم دقیقاً بگوئیم که ارزش این نقش در انقلاب چقدر بوده است، چون عده‌ای هم نقش خود را با زندانی کشیدن و شکنجه دیدن و جلوی گلوله رفتن و سلاح بدست گرفتن و مبارزه کردن ایفا کردند، یعنی اینها باعمل خود مردم و گروه‌های دیگر را رهبری کردند، اینها از این طریق باعث شدند که عده‌ای به صف آنها بروند و باعث شدند که

*** نام فرانکلین را به (نومرز) تغییر دادند، که می‌دانیم نومرز وارونه شده همان مرزهای نو آمریکا است. و می‌بینید که در این ایرانی کردن ظاهری فرانکلین، باز هم آن علاقه و الفت و وابستگی به غرب به نحوی حفظ شده بود و نومرز تحت ریاست عالیه اشرف پهلوی قرار گرفت.**

سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
خیابان چرچیل، سه‌راه وزارت، کوچه کیهان، شماره ۶، تهران - ایران، تلفن: ۷۰-۶۸۴۵۴۵

تاریخ : ۱۳۵۸/۸/۱۴

امورمالی

نظربه اینکه اوایل مهرماه ۱۳۵۸شرکت افست (سهامی‌عام) برای اینجانب حقوق تعیین کرده‌است واین حقوق کاملا" کافی است لهذاخواهشمندم دستور فرمایید حقوق مرادرسازمان انتشارات وآموزش انقلاب‌اسلامی اوایل مهرقطع فرمایندونیزجمع کل حقوقی راکه ازاول‌ماه فروردین ۱۳۵۸ ازاین سازمان گرفته ام محاسبه فرمایندوبه اطلاع برسانیدتابتدریج به بازپرداخت آن اقدام گردد .

سرپرست سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی
علی موسوی گرمارودی
۵۸/۸/۱۴

استاد گرمارودی در آذر ۱۳۵۸ نامه‌ای به امور مالی نوشته است در این نامه آمده است با توجه به اینکه شرکت افست برای وی حقوق تعیین کرده است لذا ایشان از سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی خواسته که حقوقی را که از آن سازمان می‌گیرد قطع کنند و همچنین حقوقی که از آغاز ۵۸ به ایشان پرداخت شده محاسبه شود تا گرمارودی آن را بازپرداخت کند.

ترس مردم از تیر خوردن و مردن بریزد، در این مرحله کسانی بودند که کمرشان زیر بار سنگین شکنجه‌ها و فشارهای گوناگون رژیم که می‌دانیم و می‌دانید، خم نشد- من خودم تحمل آوردن و سختی کشیدن را از اینها یاد گرفتم. همچنین نویسندگان و شاعران متعهدی بودند و هستند که سعی می‌کردند با کنایه و اشاره مردم را راهنمائی و رهبری کنند و از آنچه که در پیرامونشان می‌گذشت آگاهشان سازند.

... گفت «نشود فاش کسی آنچه میان من و توست- تا اشارات نظر نامه‌رسان من و توست». و این نویسندگان کسانی بودند که با قلم تا جائی که در اختناق و سانسور برایشان میسر بود حرف خود را می‌زدند و نقش خود را ایفا می‌کردند. اما آنچه که می‌شود گفت این است که نویسنده و شاعر در مبارزات و تحولات و انقلابات همیشه یک نقش دیرپا داشته است و باعث ریشه دوانیدن حس انقلابی شده است. یعنی ما ضمن اشاره به رل نویسنده و شاعر امروز، هرگز نقش آل احمدها و بهرنگی‌ها و شریعتی‌ها را که جزو روشنفکران دست به قلم بودند نمی‌توانیم انکار کنیم. این را هم اضافه می‌کنم که من روحانیت مبارز و پیشرو را نیز از روشنفکر جماعت، جدا نمی‌دانم. چون اینها روشنفکران مذهبی هستند که هم قلما و هم قدما در انقلاب نقش مؤثر و صددرصدی را بعهده داشتند.

*** در شماره تیر ماه سال ۵۲ راهنمای کتاب مقاله‌ای نوشتم که در آن اشاراتی به جنبه‌های استعمارگرایانه فرانکلین یعنی تهران- نیویورک آن داشتم و دیگران نیز نوشته‌ها و مقاله‌هایی داشتند بلکه با صراحتی بیشتر و حرف‌هایی برنده‌تر**

****

*** می‌گویند کلمه‌ها پیامبر مفاهیم‌اند، بنابراین آنهایی که با کلمات سر و کار دارند به نوعی نقش رهبری هم دارند. اما نمی‌توانیم دقیقا بگوئیم که ارزش این نقش در انقلاب چقدر بوده است، چون عده‌ای هم نقش خود را با زندانی کشیدن و شکنجه دیدن و جلوی گلوله رفتن و سلاح بدست گرفتن و مبارزه کردن ایفا کردند.**

نیمهٔ پنهان ۲۸

۳۱۳۵

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

واکاوی تاریخ سینمای ایران ■ سعید مستغاثی

سینمای بیگانه از مردم

سینمایی بیگانه از مردم

سینمای موسوم به موج نو به شدت جشنواره پسند بود و در خارج کشور جوایز متعددی را تصاحب کرد اما هر چقدر که دل جشنواره‌های خارجی را بدست می‌آورد، بردل جماعت ایرانی و مردم کوچه و بازار و شهرها و روستاهای این سرزمین نمی‌نشست. گویی که فیلم‌هایش تنها برای خودنمایی و افه روشنفکری ساخته می‌شدند!!

اما فیلمسازی مانند علی حاتمی[1] سعی کرد خود را از این جریان جدا کرده و نوعی سینمای ملی و بومی‌را ادامه دهد که انصافا آثاری ماندنی در اوایل دهه ۵۰ و البته در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی‌جلوی دوربین برد.

این در حالی بود که برخی از آثار موسوم به موج نو، به افراط‌های باورنکردنی هم رسید مثل «چشمه» ساخته آربی آوانسیان که برای تماشاگران تئاترهایش در جشن هنر شیراز امتحان پذیرش برگزار می‌کرد! و« سیاوش در تخت جمشید» فریدون رهنما که ابتدا در فرانسه به نمایش درآمد و به جز عده ای دست اندرکار تهیه فیلم، هیچ‌کس در حیطه سینمای آن روز ایران از تولید این فیلم، خبر نداشت. تا اینکه فیلم ساخته شده توسط‌هانری لانگلو در سینماتک پاریس به نمایش درآمد و برای اولین بار پرویز کیمیاوی که در آن روزها در فرانسه دانشجوی سینما بود، خبر آن را به مجله «فیلم و هنر» داد و این مجله، خبر را در یکی از شماره‌های خود به چاپ رسانید.

فیلم «سیاوش در تخت جمشید» ۲ سال بعد در اولین جشن هنر شیراز به نمایش درآمد اما هرگز در ایران اکران عمومی‌پیدا نکرد، چراکه اساسا سازنده آن برای اکران عمومی‌فیلمش در ایران ارزش و مرتبتی قائل نبود. همین اتفاق برای دومین فیلم رهنما یعنی «پسر ایران از مادرش بی‌خبر است» هم افتاد.

وادادگی در برابر سینمای شبه روشنفکری

متاسفانه برخی کارشناسان، منتقدین و مسئولین سینمایی در تحلیل‌های خود همواره به این سینمای شبه روشنفکری، با نگرشی مثبت برخورد کرده و آن را در مقابل سیاست‌های مبتذل سینمایی رژیم شاه ارزیابی نموده اند! سینمایی که مستقیما از داخل کاخ شاه و دربار و دفتر کار فرح دیبا بیرون آمده و از سوی وی حمایت می‌شد. برای تایید این مطلب بی مناسبت نیست به برخی اظهار نظرهای احسان نراقی (مشاور شاه و فرح و جاسوس علنی سرویس‌های اطلاعاتی غرب) اشاره داشته باشیم. در این دسته اظهار نظرها، نراقی علنا فرح را حامی‌جریان به اصطلاح موج نو سینمای ایران معرفی کرده و می‌نویسد :

«...فرح با جرات به جسارت‌های هنری امثال فیلمسازان پیشرو می‌نگریست ...فرح با شناخت از فضای سینمای ایران، این جسارت را یافت که بسیاری از آثار توقیفی را نمایش دهد...فرح چون سدی در برابر خواسته‌های افراطی همسرش عمل می‌کرد. خصوصا توانست به عنوان یک پناهگاه و حامی‌برای گروه اقلیت هنرمندان و روشنفکران به حساب آید...»!!!

نویسنده کتاب «فرآیند تعامل سینمای ایران و حکومت پهلوی» اضافه می‌کند :

«...حاکمیت این نوع سینما (فیلمفارسی) اجازه نمی‌داد آثار معدود به ظاهر مخالف و منتقد به عنوان محور بر عموم اثر بگذارند. این آثار همان فیلم‌هایی بودند که فرح با دید مثبت از آنها رفع توقیف می‌کرد و پیش از پخش در جشنواره ای که مخاطبش، طبقه نخبگان جامعه بودند، نمایش می‌داد ...سیاست‌های دستگاه در دو جهت اعمال می‌شد، یکی جلوگیری یا از بین بردن انگیزه برای تولید آثار روشنفکری بود که ساواک یا وزارت فرهنگ و هنر با تیغ سانسور این عمل را انجام می‌دادند و یکی هم حمایت از آنها که توسط دفتر فرح صورت می‌گرفت»!!!!

طبیعی است وقتی با تکیه بر گفته‌ها و نقل قول‌های وابستگان به سیاست‌های استعماری و کارگزاران رسمی‌محافل امپریالیستی و صهیونیستی به تشریح و تبیین تاریخ بنشینیم،آنگاه دستپخت‌های رنگین و ظاهر فریب بخش پیچیده‌تر آنها را آثار معترض و انتقادی و اجتماعی تلقی کرده و بازی‌های درونی شان برای اکران پررونق تر را توقیف قلمداد می‌نماییم و در آخر هم حمایت فرح پهلوی از نوچه‌ها و کارمندانش برای اجرایی کردن طرح‌های از پیش تعیین شده را «جسارت و حمایت از روشنفکران و هنرمندان محسوب می‌کنیم» !!!

این همان روشی است که در کمال تاسف توسط برخی کارشناسان و مسئولین و مراکز رسمی‌سینمایی در سالهای پس از انقلاب، در تبیین انحرافی ترین جنبه سینمای پیش از انقلاب که رنگ و لعاب شبه روشنفکری داشت و عنوان موج نو را یدک می‌کشید، در پیش گرفته شد. متاسفانه تحلیل ماهیت و ریشه‌ها و حتی انتقاد به این جریان، همواره از سوی گروهی از نویسندگان و منتقدان و کارشناسان دیروز و امروز سینمای ایران به عنوان یک «تابو» تلقی شده و همین تابو موجب گشته تا موج نو این سینما در برخی موارد حتی در سطح امری مقدس، ستایش شود. این در حالی است که حمایت‌های تعیین کننده و موثر رژیم شاه از جریان موج نو و توجیه آنها، با نقل قولی از فرخ غفاری (از کارگزاران فرهنگی رژیم گذشته) موکدتر می‌گردد.

غفاری می‌گوید:

«...آدم باهوش و پخته ای چون قطبی با بازسازی و نوسازی سینما در تلویزیون حرکتی در جهت حمایت از سینمای روشنفکری (موج نو سال ۱۳۴۸) نمود تا روشنفکران معارض، حاکمیت را خانه خود بدانند ...احیای سینمای ایران در سال ۱۳۴۸ اگر کمک افراد مختلف نمی‌بود، اتفاق نمی‌افتاد.از جمله رضا قطبی، رئیس تلویزیون . سینماگرانی مانند مصطفی فرزانه، ساسان ویسی و من در پیرامون قطبی بودیم ...»

*** اگر با تکیه بر گفته‌ها و نقل قول‌های وابستگان به سیاست‌های استعماری و کارگزاران رسمی‌محافل امپریالیستی و صهیونیستی به تشریح و تبیین تاریخ بنشینیم،آنگاه دستپخت‌های رنگین و ظاهر فریب بخش پیچیده تر آنها را آثار معترض و انتقادی و اجتماعی تلقی کرده و بازی‌های درونی شان برای اکران پررونق تر را توقیف قلمداد می‌نماییم.**

«...فرح با تیر خوردن و انتقادی و اجتماعی تلقی کرده و بازی‌های درونی شان برای اکران پررونق تر را توقیف قلمداد می‌نماییم و در آخر هم حمایت فرح پهلوی از نوچه‌ها و کارمندانش برای اجرایی کردن طرح‌های از پیش تعیین شده را «جسارت و حمایت از روشنفکران و هنرمندان محسوب می‌کنیم» !!!

این همان روشی است که در کمال تاسف توسط برخی کارشناسان و مسئولین و مراکز رسمی‌سینمایی در سالهای پس از انقلاب، در تبیین انحرافی ترین جنبه

امید است زمانی با همت منتقدان و کارشناسان صالح و متعهد، این جریان به طور کامل مورد نقد و بررسی قرار گرفته و نقش آن در انحراف و شکست سینمای ایران همپای جریان دیگر یعنی «فیلمفارسی» تشریح گردد.

**۱ -علی حاتمی‌از معدود فیلمسازان تاریخ سینمای ایران بود که سعی داشت به ریشه‌ها و باورهای ملی و دینی مردم ایران بپردازد و از ورای روایات رسمی‌و جاری، نگاهی دیگر به تاریخ معاصر داشته باشد. او سعی کرد در بحبوحه حاکمیت سینمای طاغوت از هزارتوی غربزده و بیگانه پرست آن بگریزد و به علائق خود برسد و به هر حال در همین پیچ و خم‌های دشوار آثاری مانند :«حسن کچل» ، «سوته دلان» ، قصه‌های مولوی «سلطان صاحبقران» و ... را ساخت و در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی